**[مقالات كوتاه](http://mokatebe.net/index.php/28/1197-2013-05-22-09-48-31)**

 مقالات كوتاه   
 1. پول و بدبختي  
 2. با سرعت به سوي خاورميانه  
 3. كامجويي و پريشاني  
 4. استقلال كشورها، كابوس امپرياليسم  
 5. استعماري نوين به نام ISI  
    
 پول و بدبختي(1)  
   
ديويد.جي. ميرز . DAVID G. MYERS   
ترجمه: لادن خضري  
 مشكل است بتوان گفت چه چيزي خوشبختي مي‏آورد. قدر مسلم اين كه فقر و ثروت، هر دو در اين عرصه شكست خورده اند.   كين هوبارد Kin HUBBARD   
 ما آمريكايي‏ها از دهه 60 با 4 مشكل اسفبار و بسيار حياتي مواجه بوده ايم؛ انقلاب جنسي، كاهش آمار ازدواج، كاهش امنيت خاطر و بهداشت رواني كودكان و افزايش روزافزون پرخاشگري و خشونت.   
 همه اين مشكلات از يك مسأله بنيادين سرچشمه مي‏گيرد و آن هم نگاهي مادي به هستي و به تعبيري نگرش »ماترياليستي« به زندگي است. ما دائم به فكر »داشتن‏هاي بيشتر« هستيم و با مقايسه با دهه 60، از نظر مالي وضع بسيار بهتري هم داريم، اما تناقض در همين جاست. با آن كه در برخي از جنبه هاي زندگي، اوضاع بسيار بهتري پيدا كرده ايم، اما از نظر بهداشت رواني، آرامش خاطر و احساس خوشبختي، با يك بحران جدي روبه رو هستيم.  
   
 افزايش روزافزون ماترياليسم  
 آيا پول خوشبختي مي‏آورد؟ بسياري از ما به اين سؤال پاسخ مثبت مي‏دهيم. بگذاريد اين سؤال را به شكل ديگري طرح كنم. آيا اگر پول ما كمي بيشتر شود، ما هم كمي خوشبخت‏تر مي‏شويم؟ باز هم بسياري از ما جواب مثبت مي‏دهيم، اما اندكي ترديد هم داريم. به هر حال اغلب ما عادت كرده ايم بين پول و خوشبختي و رفاه و آرامش خاطر، رابطه اي مستقيم برقرار كنيم.  
 در تحقيق مفصل سازمان روپر (Roper) از ميان افراد و گروه‏هاي مختلف اجتماعي آمريكا مشخص شد كه اغلب مردم، با هر ميزان درآمد و ثروت، از »بي پولي« مي‏نالند و از آنچه دارند، راضي نيستند. وقتي از آنها پرسيده شد: »فكر مي‏كنيد چه عاملي، كيفيت زندگي شما را بهتر مي‏كند؟« اكثرشان پاسخ دادند: »پول بيشتر«.   
 مؤسسه آمار گالوپ (Gallup) در اين زمينه آماري ارائه داده كه در آن از هر 2 زن يكي، از هر سه مرد، دو نفر و از هر پنج فردي كه در سال بيش از 75 هزار دلار درآمد دارند، معتقدند براي خوشبخت بودن بايد پولدار بود.   
 در سال 1987، اغلب آمريكايي‏ها معتقد بودند اگر در سال، 50 هزار دلار درآمد داشته باشند، كاملاً خوشبختند. در سال 1996، اين رقم به 90 هزار دلار در سال رسيد. به نظر مي‏رسد رؤياي آمريكايي‏هاي امروز، منحصر شده است به خريدن همه چيز، از جمله خوشبختي.  
 اما واقعيت چيز ديگري است. اين واقعيت تلخ چيزي نيست جز اين كه ما آمريكايي‏ها در فاصله دهه‏هاي 70 و 80، به يمن ماترياليسم فزاينده، دچار نوعي حرص يا بهتر بگويم گرسنگي سيري ناپذير شديم، تا جايي كه براساس يكي از تحقيقات سالانه وزارت آموزش عالي آمريكا، نزديك به سه چهارم دانشجويان، به اين دليل ادامه تحصيل مي دهند كه بتوانند »پول بيشتري به دست بياورند« و اين براي كشوري كه قصد دارد تحقيقات و پيشرفت‏هاي علمي خود را براساس توانايي‏هاي فارغ التحصيلان دانشگاهي خود برنامه ريزي كند، يك فاجعه ملي است.  
 چه بر سر ارزش‏هاي ما آمده كه »پولدار شدن« در رديف اول عوامل ايجاد خوشبختي قرار گرفته است؟(2) روزگاري »سرآمد بودن در حرفه«، »كمك به كساني كه دچار مشكل شده اند«، »داشتن خانواده و اداره آن«، »مفيد بودن« و امثالهم، دلايل خوشبختي محسوب مي‏شد و امروز »پولدار شدن« به هر شيوه و وسيله اي، عامل خوشبختي قلمداد مي‏شود.   
 »وودرو واسون« (Woodrow wasson) مدير دبيرستان مشهور ريگان در ايلينويز مي‏گويد: »همه بچه‏ها مي‏خواهند دكتر، مهندس، وكيل، هنرپيشه يا قهرمان ورزش شوند. مدت‏هاست كه ديگر از دانش آموزي نشنيده ام كه دوست داشته باشد پليس يا مأمور آتش نشاني باشد. همه مي‏خواهند شغلي داشته باشند كه يك شبه به پول و اعتبار اجتماعي برسند. براي جوانان آمريكايي، پول يعني همه چيز!«  
 توماس نيلور (Thomas Naylor) اقتصاددان شهير، در فاصله 6 سالي كه در دانشگاه دوك  (Duke)استراتژي جمعي را تدريس مي‏كرد، پيوسته در معرض اين سؤال قرار مي گرفت كه: »چطور مي‏توانيم به ماشين پولسازي تبديل شويم؟« دانشجويان ديگر به مسائلي چون خانواده، معنويات، اخلاق و مسئوليت اجتماعي اهميتي نمي‏دهند.(3)  
   
 آيا مردم كشورهاي ثروتمند، خوشبخت ترند؟  
 مؤسسه آموزشي تحقيقاتي »فرش من« در دهه 80 تحقيق جامعي را در 16 كشور انجام داد كه نتايج آن حيرت انگيز بود؛ از جمله اين كه ايرلندي‏هاي فقير، 4 برابر مردم ثروتمند آلمان ]غربي[ احساس خوشبختي مي‏كردند و از زندگي خود راضي بودند و بلژيكي‏ها بسيار خوشبخت تر از همسايه‏هاي فرانسوي خود بودند.   
 وضع چيني‏ها هم بهتر از ژاپني‏ها بود در حالي كه قدرت خريد ژاپني‏ها، 8 برابر قدرت خريد چيني‏ها بود. گروه‏هايي كه احساس خوشبختي بيشتري مي‏كنند معتقدند رفاه عمومي، بالا رفتن آمار باسوادها و افزايش عدالت اجتماعي و مشاركت مردم در سرنوشت جامعه، بيشتر از پولدار بودن به آنها احساس خوشبختي مي‏دهد.  
 واقعيت اين است كه خانواده‏هاي فوق العاده فقير درتمام كشورها، احساس بدبختي مي‏كنند، اما هنگامي كه سطح معقول و مناسبي از رفاه تأمين مي‏شود، افزايش درآمد، بر احساس خوشبختي نمي افزايد، بلكه اغلب به دليل مخدوش شدن ارزش‏هايي كه آرامش خاطر و احساس خوشبختي، حول محور آنها شكل مي‏گيرد، نوعي نگراني و اضطراب ناشي از حرص و زياده خواهي، بهداشت رواني افراد را تهديد مي‏كند. »اد دينر« (Ed Diener) محقق روانشناسي دانشگاه ايلينويز، با صد تن از ثروتمندترين مردان آمريكا مصاحبه كرده، با روش‏هاي دقيق، احساس رضايتمندي و خوشبختي آنها را مورد بررسي قرار داده و در نهايت تعجب به اين نتيجه رسيده است كه احساس سعادت در ميان آنها از يك آمريكايي متوسط، پائين تر است!  
 90 درصد اين افراد در پاسخ به اين سؤال كه آيا اين ثروت افسانه‏اي، بر خوشبختي آنها افزوده است، گفته اند كه احساس خوشبختي نمي‏كنند. يكي از آنها زن فوق العاده ثروتمندي است كه مي‏گويد: »پول نمي‏تواند بدبختي‏هايي را كه بچه‏ها براي انسان به وجود مي‏آورند، از بين ببرد. وقتي سوار كشتي تايتانيك باشي، غرق مي‏شوي و فرقي نمي‏كند كه در قسمت درجه يك كشتي باشي يا در موتورخانه!«  
 واقعيت اين است كه ما آمريكايي‏ها در جريان حرص زدن براي پولدارتر شدن، فرزندان خود را قرباني كرده و آنها را در معرض لجام گسيختگي اخلاقي، اعتياد و خشونت قرار داده‏ايم. ما براي به دست آوردن پول، »هر كاري« را مجاز دانستيم، اخلاق را ناديده گرفتيم، به فردگرايي دامن زديم و سرنوشت ديگران را بي اهميت جلوه داديم و يادمان رفت كه گيريم در بلندترين برج‏هاي عالم بنشينيم و به جاي غذا، طلا و الماس در بشقاب‏هاي خود بريزيم، اما از تنهايي و گرسنگي خواهيم مرد و همان طور كه سرنوشت ديگران براي ما اهميتي ندارد، آنها هم به سرنوشت ما اهميت نمي‏دهند.(4)  
   
  
با سرعت به سوي خاورميانه  
 نويسنده: تام اودانل ترجمه: محسن خزائي  
)استاد دانشگاه ميشيگان - فيزيكدان هسته‏اي و متخصص اقتصاد سياسي نفت و انرژي(  
منبع: International Relations and security Network)ISN)  
 اهميت نفت براي اقتصاد جهان مسأله‏اي نيست كه بتوان آن را ناديده گرفت، با وجود برنامه‏هاي خوش بينانه براي استفاده از راه‏هاي تأمين انرژي جايگزين، نقش نفت در طول يك ربع قرن آينده برجسته خواهد بود.   
 در اين نوشته خواهيم ديد كه رشد اقتصادي موجب افزايش تقاضاي نفت - عمدتاً به خاطر لزوم تأمين سوخت بخش حمل و نقل - مي‏شود.   
 اين افزايش موجب گسترش سرمايه گذاري در ميادين موجود و ميل به فعاليت در ميادين جديدخواهد بود.  
 از سوي ديگر كاهش تدريجي توليد نفت در بسياري از نقاط نيمكره شمالي موجب بيشتر متمركز شدن وابستگي جهان به نفت منطقه خاورميانه مي‏شود.  
   
 تقاضاي نفت  
 نفت تا سال 2030 به عنوان تنها منبع بزرگ انرژي دنيا خواهد بود. در اين مدت تقاضاي نفت 42 درصد افزايش خواهد يافت. به عبارت ديگر نفت هم اكنون حدود 40 درصد انرژي دنيا را تأمين مي‏كند و افزايش قيمت نفت تنها موجب كندي افزايش تقاضاي نفت در برخي مواقع شده است.   
 همچنين با وجود افزايش قيمت نفت در 3 سال گذشته برخلاف منطق موجود در اقتصاد يعني كاهش تقاضا در نتيجه افزايش قيمت با افزايش تقاضاي نفت مواجه بوده ايم. دليل اين امر آن است كه در اكثر نقاط دنيا جايگزين مناسبي براي نفت جهت تأمين سوخت خودروها و حمل و نقل عمومي وجود ندارد. در واقع، فرآورده‏هاي نفتي 95 درصد سوخت وسايل نقليه را در سراسر جهان تأمين مي‏كند.   
 چندين عامل موجب عدم وجودنگراني جدي درباره افزايش تقاضا براي نفت شده از جمله اين كه كاهش مداوم مصرف سرانه سوخت بويژه در كشورهاي توسعه يافته موجب مصون ماندن اقتصادهاي اين كشورها از فشارهاي تورمي نفت در مقايسه با گذشته شده است. همچنين عوامل ديگري همچون ماليات بالاي سوخت در بسياري از كشورهاي توسعه يافته و از سوي ديگر پرداخت يارانه سوخت در كشورهاي صادركننده نفت موجب عدم آسيب پذيري جدي صاحبان خودرو از گران شدن نفت شده است به بيان ديگر افزايش قيمت‏هاي نفت از سال 2003 به طور عمده رشد تقاضاي نفت را متأثر نساخته است.  
 درباره سهم بخش حمل و نقل از مصرف نفت جهان بايد گفت هم اكنون 50 درصد نفت مورد تقاضا صرف تأمين سوخت وسايل نقليه مي‏شود. اين ميزان در آمريكا دوسوم نفت مصرفي است. پس از اين بخش، مصرف كننده عمده ديگر نفت، بخش صنعت است. مثال بارز مصرف صنعتي نفت، بخش پتروشيمي است.  
 پس از اين بخش گرم كردن منازل و توليد برق بيشترين مصرف نفت را موجب مي‏شود. لازم به ذكر است استفاده از نفت براي تأمين گرماي منازل و توليد برق از زمان تحريم نفتي اعراب در سال 1973 به طور محسوسي كاهش يافته است، زيرا در نتيجه شوك نفتي كه به خاطر اين تحريم به وجود آمد زغال سنگ و گاز طبيعي در مقايسه با نفت براي تأمين اين مقاصد بسيار ارزان تر تمام مي‏شدند.  
   
 اثر رشد اقتصادي و بخش حمل و نقل در تقاضا براي نفت   
 تأثيرگذاران عمده بر افزايش تقاضاي نفت درجهان عبارتند از: كشورهاي آمريكاي شمالي يعني آمريكا و كانادا و كشورهاي آسيايي به ويژه چين و هند. اين كشورها در مجموع 43 درصد افزايش تقاضاي نفت تا سال 2030 را تشكيل مي‏دهند. در سال 2004 چين از ژاپن به عنوان دومين مصرف كننده نفت پس از آمريكا سبقت گرفت.  
 درباره آمريكا نشانه چگونگي جدي بودن تقاضاي نفت اين كشور اين است كه مصرف روزانه نفت هر نفر 3 گالن است، در حالي كه اين ميزان براي ديگر كشورهاي عضو سازمان توسعه و همكاري اقتصادي (OECD) تنها 1/4 گالن است.   
 از سوي ديگر پيامدهاي توسعه اقتصادي كشورهاي در حال توسعه براي تقاضاي نفت تحولات چشمگيري را محقق مي‏سازد، براي مثال در حالي كه تعداد خودروهاي دنيا تا سال 2030 دوبرابر خواهد شد، اين افزايش براي چين 20 برابر است، همچنين تقاضاي كشورهاي منطقه اورآسيا براي نفت از تقاضاي كشورهاي عضو سازمان توسعه و همكاري اقتصادي به دليل توسعه سريع اقتصادي اين كشورها بيشتر خواهد بود.  
 درباره اتحاديه اروپا بايد گفت يك دهه است كه اين اتحاديه نرخ رشدي كمتر از سازمان توسعه و همكاري اقتصادي(OECD)  آمريكاي شمالي و كشورهاي آسيايي غيرعضو  (OECD)داشته‏اند. علاوه براين، كشورهاي عضو اتحاديه اروپا بيشترين ميزان سرمايه گذاري دولتي در بخش حمل ونقل مبتني بر سوخت‏هاي غيرنفتي را شاهد بوده اند ولي اثر رشد اقتصادي كمتر و مداخله دولت در كاهش مصرف نفت اندك بوده است.  
 زيرا سه دهه مطالعه در الگوي حمل و نقل شهروندان اروپايي نشان مي‏دهدكه ميزان مسافرت اروپايي‏ها با وسايل نقليه شخصي افزايش محسوسي داشته و در مقابل مسافرت با اتوبوس و قطار افزايش معمول خود را داشته و نمي‏توان اثر سياست دولت در كاهش مصرف نفت را در آن ملاحظه كرد.  
 در واقع تقاضاي نفت به دليل گشايش اقتصادي كشورها افزايش مي‏يابد؛ اين امر را مي‏توان در چين و هند مشاهده كرد. حتي در كشورهايي هم كه رشد اقتصادي نسبتاً كمي دارند حمل ونقل مربوط به اتومبيل و كاميون افزايش داشته است. بنابراين الگوي حمل و نقل مبتني بر استفاده از سوخت‏هاي نفتي در تمام دنيا رايج بوده و تا سال 2030 هم نمي‏تواند تغيير كند. اين مسأله به نگراني در باره كفايت منابع نفت باقي مانده دنيا، توزيع جغرافيايي اين منابع و دسترسي و اطمينان آنها منجر شده است.  
 دراين ميان بحث برانگيزترين ويژگي ذخاير نفت دنيا توزيع جغرافيايي اين ذخاير است. چرا كه تمركز منابع مذكور در چند كشور و هماهنگ شدن اين كشورها امكان اعمال برخي اقدامات خاص را بر سر راه دسترسي جهان به نفت افزايش مي‏دهد.  
   
 توزيع نابرابر ذخاير نفت جهان  
 تقريباًدر هر جاي دنيا ذخاير نفت يافت مي‏شود و تنها در اعماق اقيانوس‏ها است كه اين ماده يافت نمي‏شود ولي توزيع ميزان ذخاير نفت در جهان به شدت نامتوازن است و دراين بين منطقه خاورميانه 60 درصد نفت جهان را در خودجاي داده و 90 درصد نفت اين منطقه هم تنها در 5 كشور حاشيه خليج فارس قرار دارد. اين كشورها به ترتيب حجم ذخاير عبارتند از: عربستان، عراق، ايران، كويت و امارات متحده عربي. جالب توجه است كه مجموع نفت ايران و عراق به تنهايي بيشتر از ذخاير نفت هر قاره ديگر دنيا به غير از آمريكاي شمالي است.  
 همچنين به استثناي عربستان سعودي، هيچ كدام از كشورهاي دارنده ذخاير عظيم نفت در خليج فارس جزو بزرگترين توليدكنندگان نفت )عربستان، آمريكا و روسيه( نيستند. اين سه كشور مركز توليد نفت جهان هستند و 7 كشور ديگر توليدكننده عمده نفت يعني ايران، مكزيك، امارات، كانادا، انگليس و نروژ )درياي شمال(، كويت و عراق، هركدام تنها يك سوم هريك از سه كشور بزرگ توليد كننده نفت، محصول توليد مي‏كنند. روي هم رفته اين سه كشور يك سوم كل نفت دنيا را توليد مي‏كنند ولي اين توليد پايدار نيست.  
   
 افول توليدكنندگان نفت در شمال )آمريكا و روسيه(  
 بيشتر كشورهاي شمال از قبل نيمي از ذخاير نفت خود را مصرف كرده اند. در دهه‏هاي قبل آمريكا نقشي شبيه به عربستان سعودي داشت و بزرگترين توليدكننده نفت و داراي بيشترين ذخاير اين ماده بود. اكثر ميادين نفتي اين كشور در تگزاس و نواحي اطراف آن واقع شده بود. ولي تا سال 1971 آمريكا نيمي از ذخاير نفت خود را مصرف كرد واز آن زمان، استخراج نفت از ميادين قديمي روز به روز سخت تر شده است.   
 حتي با وجود كشف نفت در آلاسكا كه بزرگترين ميدان نفتي كشف شده در آمريكاي شمالي است، استخراج نفت ازاين ناحيه كه از اواسط دهه 1970 آغاز شد تا اواخر دهه 1980 به اوج خود رسيد. بنابراين اگرچه آمريكا يكي از بزرگترين توليدكنندگان نفت جهان است ولي ذخاير نفت آن دوامي ندارند و به سرعت در حال اتمام هستند.  
 لازم به ذكر است افزايش منابع نفت آمريكاي شمالي بين سالهاي 2000-2005 نه به خاطر كشف ذخايري شبيه به نفت آلاسكا بوده بلكه به دليل لحاظ كردن منابع غيرمعمول نفت، يعني شن‏هاي حاوي نفت واقع در ايالت آلبرتاي كانادا است كه زمين شناسان سالها است آن را شناسايي كرده اند. ولي به دليل افزايش قيمت نفت از سال 2003، بهره برداري از اين منابع مقرون به صرفه شده است و بنابراين به ذخاير نفت كانادا اضافه شده‏اند.   
 به اين ترتيب ذخاير نفت اين كشور كه قبلاً 5 ميليارد و 300 ميليون بشكه بوده هم اكنون با احتساب شن‏هاي نفتي بالغ بر 174 ميليارد بشكه شده است. البته استخراج نفت از اين شن‏هاي حاوي نفت بسيار گران تر از استخراج نفت مايعي تمام مي‏شود كه در خليج فارس يا هرجاي ديگر دنيا يافت مي‏شود. از سوي ديگر وجود طرح‏هايي مبني بر ارسال نفت استخراج شده از شن‏هاي نفتي كانادا به آمريكا از طريق خط لوله با وجود همه مشكلات مالي و فني آن به فرض تحقق اين امر، ميزان نفت حاصل شده از اين فرايند، جبران كننده كاهش سريع توليد داخلي آمريكا نخواهد بود.  
 درباره روسيه، يكي ديگر از بزرگترين توليدكنندگان نفت در دهه 1990، بيشترين ميزان اضافه شدن به منابع انرژي اين كشور در داخل مرزهاي فدراسيون روسيه فعلي صورت گرفته است ولي اين اضافه شدن عمدتاً دراثر استفاده از فناوري‏هاي جديد و پمپ‏هاي قوي تر در ميادين نفتي قديمي بوده است كه منجر به دستيابي به نفتي بيشتر از ميزان مورد انتظار در ميادين يادشده بوده است.   
 ولي به هرحال دراين كشور هم با كاهش توليد نفت روبه رو بوده ايم به طوري كه تا سال 2003 تنها 75 درصد ميزان نفتي كه در دهه 1990 استخراج مي‏شده توليد شده است. همچنين مانندآمريكا، روسيه هم سرگرم بهره برداري سريع از ذخاير روبه افول نفت است.  
   
 توليدكنندگان جديد بزرگ نفت؛ ايران، عراق و خليج فارس  
 دورنماي توليد نفت را مي‏توان با توجه به نسبت ذخاير هر كشور به ميزان توليد آن بررسي كرد. نسبت ذخاير به توليد يك كشور از راه تقسيم ميزان ذخاير اثبات شده آن برميزان توليد سالانه كشور به دست مي‏آيد. از اين راه مي‏توان عمر منابع نفت يك كشور را به طور تقريبي برآورد كرد، زيرا امكان استفاده از فناوري‏هاي پيشرفته و كشف ذخاير جديد از دقت اين برآورد مي‏كاهد.   
 از سويي آمريكا و روسيه، 2 كشوري كه امروزه عمده ترين توليد كنندگان نفت محسوب مي‏شوند در حد نسبت ذخاير به توليدكشورهاي خليج فارس نفت توليد مي‏كنند، در حالي كه با اين كار منابع آنها به سرعت روبه كاهش مي‏گذارد. از سوي ديگر، به غير از عربستان، بقيه كشورهاي خليج فارس به طور محسوسي كمتر از حد عربستان سعودي، آمريكا و روسيه به اكتشاف و استخراج نفت خود مي‏پردازند.   
 البته درباره نفت خليج فارس به ويژه ايران و عراق مسأله تا حدي سياسي است، به اين ترتيب كه اگر دسترسي و فعاليت در عرصه هاي نفتي ايران وعراق براي سرمايه گذاران فراهم بود، توليد نفت اين 2 كشور تا سال 2030 روي هم رفته به ميزان توليد عربستان مي‏رسيد.  
 در باره ايران بايد دانست ميزان فعلي توليد نفت اين كشور تنهاحدود دوسوم توليد نفت آن قبل از انقلاب 1979 است و اين نفت توليدي هم روز به روز جهت برآورده ساختن نيازهاي جمعيت در حال افزايش اين كشور به ميزان بيشتري صرف مصرف داخلي مي‏شود. گفتني است توليد ايران هيچ گاه پس از انقلاب و جنگ باعراق به حد قبلي خود نرسيده است.(5)  
   
كامجويي و پريشاني(6)  
ديپاك چوپرا  
 چكيده:  
 دكتر چوپرا يكي از پزشكان هندي است كه با نگاهي به سال‏هاي زندگي خويش در هند و آمريكا، معتقد است كه مسائل مختلف فرهنگي و اجتماعي و زيست محيطي و اقتصادي به وجود آمده در غرب، ريشه در بي هويتي و سودجويي و دوري از خداوند غربيان دارد. هدف دستيابي به يك »زندگي خوب« در غرب باعث گرديده است كه انسان غربي به سوي كامجويي مادي، پريشاني و بي‏هويتي پيش برود. چوپرا معتقد است كه كليد حل اين مشكلات را بايد در تقويت ايمان و اخلاق جستجو نمود. نويسنده با اتكا به تعاليم معنوي هنديان، خواهان بهره‏گيري غربيان از روح شرقي و احترام به محيط زيست مي‏باشد.(7)  
   
 هنگامي كه بر فراز ابرها، در هواپيمايي نشسته‏ايد، مناظر زيبايي را مشاهده مي‏نماييد. با اين كه بايد بگويم اين منظره هنوز هم زيباست؟ خطرات قابل مشاهده‏اي در اتمسفر زمين وجود دارند كه به دليل انتشار گازهاي سمي صنايع، تحقق »زندگي خوب« بشر امروز را به مخاطره انداخته است.   
 به ياد مي‏آورم كه حدود 35 سال پيش، در يك مهاجرت طولاني، از هندوستان رهسپار آمريكا شدم. در آن زمان، من در مورد وجود ابرهاي كثيف و آلوده، نگران نبودم. من هيچ دغدغه‏اي نداشتم. سفر من، سفري هيجان‏انگيز و اطمينان بخش بود، چرا كه از يك سو، به تازگي ازدواج كرده بودم و از سوي ديگر، فرصت شغلي مناسبي نيز براي من به دست آمده بود و آن سال‏ها، هر جواني را كه مي‏شناختم، چشم به غرب داشت.   
 به دليل وقوع جنگ ويتنام و كمبود پزشك درايالات متحده، من نيز فرصت را غنيمت دانستم. من كه به دنبال يك زندگي خوب و شاد بودم )هر چند من نتوانستم به آن دست يابم(، عازم آمريكا شدم.  
 در اولين شب اقامت خود در يك متل در نيوجرسي، تلويزيون رنگي اتاق خود را روشن كردم و به مشاهده صحنه‏هاي وحشتناك و خونبار زد و خوردگروه‏هاي مسلح در شهر پرداختم. آه، خداي من، آنان مجروحان را به بخش اورژانس بيمارستاني منتقل كرده بودند كه من صبح فردا بايد به آنجا حضور مي‏يافتم. بدين ترتيب، بيماران نيازمند درمان، تلويزيون‏هاي رنگي و رفتن از يك بيمارستان به بيمارستان ديگر، به بخش‏هاي ثابت زندگي من تبديل شدند.  
 اما از سال 1980 ميلادي به بعد، احساس درماندگي نمودم، چرا كه دريافتم من كسي هستم كه همه چيز را در مورد پزشكي مي‏دانم، اما در عين حال هيچ چيزي در مورد درمان نمي‏دانم. پس از مدتي زندگي بي‏هدف، كاري انجام دادم كه هيچ يك از دوستان هندي ام، به آن دست نزده‏اند. من ديگر بار رو به شرق نمودم.   
 البته اين كار تنها به جنبه شخصي و روحي قضيه باز نمي‏گشت. من نه تنها در جستجوي خداوند، كه به دليل عدم تمايل به تداوم كارهاي سابق، اين راه را دنبال نمودم. در آن زمان، همواره به اين مسئله فكر مي‏كردم كه چرا تلاش براي دستيابي به شادي، مردم را تا اين حد غمگين نموده است؟ من تلاش كردم كه شادي را به دست آورم و البته در اين راه، يك هشدار دهنده معنوي در سر راهم قرار گرفت.  
 آن فرد يك معلم روحاني بود. البته رهبران فكري جوامع غربي را ستارگان سرشناس و يا شارلاتانهاي نامدار، تشكيل مي‏دهند. اما در كشور من، يك استاد، شباهت زيادي به وجدان خودتان دارد.   
 اگر بخواهم به صورتي واضح‏تر اين مطلب را توضيح دهم بايد خاطر نشان كنم كه در زبان سانسكريت، »استاد« به معناي رهايي دهنده از تاريكي مي‏باشد، اما در زندگي روزمره، آنان همانند ندايي دروني به شما يادآوري مي‏نمايند كه در زندگي، اصول ديگري نيز هستند كه بايد براي آنها زندگي كرد. احتياجي به بازگو نمودن اين مطلب نيز نيست كه اين اساتيد مترادف »زندگي خوب« مورد نظر غربيان را براي شما فراهم نمي‏كنند.  
 در كشور ما، استاد و مرشد به فردي اطلاق مي‏شود كه روح انسان را اعتلا مي‏بخشد. من هم تصميم گرفتم كه تعاليم آنان را با جديت دنبال كنم، چرا كه براي قرن‏هاي متمادي، اين اساتيد يك تصوير واضح را براي بشريت ترسيم نموده‏اند كه بر اساس آن، دو راه براي زندگي وجود دارد، يكي از آنها لذت جويي و ديگري آزادي جويي و كمال خواهي است. اين دو راه كاملاً از هم متمايزند و به همين دليل نيز مسير دستيابي به »زندگي خوب« بشريت غربي با دورنماي نشان داده شده از سوي اساتيد اخلاق كاملاً تفاوت دارد. براي من ثابت گرديده است كه كامجويي مادي، انسان را به سوي پريشاني روحي و بي‏هدفي سوق مي‏دهد. اما اين اساتيد، چه چيزي را براي انسان، به ارمغان مي‏آورند؟  
 بايد بگويم كه اين مرشدان روحاني، شاگردان خويش را به سوي سكوت و نظم و آرامش رهنمون مي‏كنند. چيزي كه شهروند غربي همواره به دنبال دستيابي به آن است. من عميقاً به تعالي اين راهبران و راهنمايان اخلاقي معتقدم كه بشر را نيازمند تزكيه روحي و پاكي مي‏دانند.   
 به نظر شما چرا كره خاكي ما در آستانه يك بحران و فاجعه زيست محيطي قرار گرفته است؟  
 پاسخ اين سؤال را بايد در اين واقعيت جستجو نمود كه همه افراد دنيا از شهر خارطوم سودان تا مانهاتان ايالات متحده در صدد دستيابي به »زندگي خوب« هستند و داشتن خودرو، خانه، هواپيما، قايق، تعطيلات، جت اسكي و غيره براي آنان به هدف‏هاي زندگي تبديل شده است.  
   
 پيام اصلي همه مرشدان و اساتيد روحاني را بايد در دوباره ديدن خويش، جستجو نمود. بي‏ترديد، با تداوم وضعيت كنوني، نمي‏توان زمين را براي مدتي طولاني، حفظ نمود. اگر انسان‏ها همانند حيوانات تنها به دنبال كسب لذت بيشتر باشند، از بين خواهيم رفت.   
 البته شادي را مي‏توان از راهي ديگر نيز كه جستجوي آزادي است، به دست آورد. انسان سرگشته امروز، با اين انديشه كه سرنوشتي منفرد دارد، طبيعت را به تسخير خويش در آورده است، هر چند بايد براي تقويت ايمان و اخلاق در گام اول، به زمين احترام بگذاريم.   
 طبيعت ما زيبا و ناب است، اما وضعيت آن غير قابل پيش بيني است.   
 امروزه بحران‏هاي زيست محيطي كنوني، بيشتر دلايلي دروني دارند. براي حفظ زمين و ساكنان آن، بايد طرحي نو درانداخت.   
منبع: www.Commondreams.org  
   
استقلال كشورها؛ كابوس امپرياليسم(8)  
نوشته: نوام چامسكي، سياست‏مدار معروف آمريكايي  
 متأسفانه در جهان اطراف ما خطرات و تهديدهاي فراواني وجود دارند كه مي‏توان آنها را »بحران قريب الوقوع« قلمداد كرد. اما من در مقاله حاضر قصد پرداختن به تهديدهايي را دارم كه از سوي دولت‏هاي غربي متوجه بشريت است. در اينجا از آمريكا خواهم گفت؛ اما بايد خاطرنشان كنم كه اروپا هم چندان تفاوتي با ايالات متحده ندارد.  
   
 خاورميانه، مهم‏ترين نقطه استراتژيك دنيا  
 هم اكنون مهم‏ترين منطقه مورد توجه جهان، خاورميانه است. علت اين توجه نيز روشن است. 60 سال پيش، بوي منابع انرژي عظيم موجود در اين منطقه به عنوان منبع عظيم قدرت استراتژيك، به مشام آمريكا رسيد. خاورميانه مهم‏ترين نقطه استراتژيك دنياست. تاكنون كنترل اين منطقه و منابع آن يكي از اولويت‏هاي سياست عمومي آمريكا بوده، و تهديدهاي  موجود عليه آن، نگراني‏هاي زيادي براي واشنگتن به همراه داشته است.  
 سال‏ها بود كه غرب وانمود مي‏كرد اين تهديدها از سوي روسيه است و همين بهانه‏اي براي ايجاد خشونت و سرنگوني دولت‏ها در سرتاسر جهان شده بود. هنگامي كه ديوار برلين فرو ريخت، دولت بوش پدر، استراتژي امنيت ملي جديدي را منتشر ساخت و اعلام كرد كه همه چيز مانند سابق، اما در يك چارچوب جديد پيش خواهد رفت.   
 اما هم اكنون به دليل پيچيدگي تكنولوژيك قدرت‏هاي جهان سوم، آنچه كه بيش از هر چيز ديگر منافع آمريكا در خاورميانه را تهديد مي‏كند، ملي گرايي است. در استراتژي امنيت ملي جديد بوش پدر، آمده بود كه آمريكا نيروهاي مداخله گر خود را در خاورميانه مستقر خواهد كرد.  
   
 ايران، برنده واقعي جنگ عراق  
 هم اكنون، مهم‏ترين مسئله افكار عمومي آمريكا، عراق بوده و برنده واقعي حمله نظامي واشنگتن به عراق، ايران است. اگرچه اين حمله عملاً در سپتامبر 2002 صورت گرفت، اما قبلاً به طور محرمانه در دست اقدام بود. آن ماه، واشنگتن برنامه تبليغاتي وسيعي را به راه انداخت. به گونه‏اي كه رايس وزير خارجه و ديگران هشدار دادند كه پيام بعدي صدام يك ابر قارچ شكل بر فراز نيويورك خواهد بود.   
 در عرض چند هفته، رسانه‏هاي تحت كنترل دولت آمريكا، افكار عمومي اين كشور را با استفاده از سيلي‏از تبليغات، كاملاً از جريان‏هاي بين المللي دور كردند. صدام شايد در همه جاي دنيا تحقير مي‏شد، اما تنها در آمريكا بود كه مردم همواره در وحشت از نام صدام به سر مي‏بردند.  
 امروزه مي‏توان سيلي از تحليل‏ها و اظهارنظرها را در مورد جنگ عراق در رسانه‏ها ديد، اما خبر در مورد اتفاقات اين كشور كم است. روزنامه نگاران در مناطق سنگربندي شده‏اي از عراق محدود شده يا در داخل ارتش اشغالگر جاي داده شده‏اند. علت اين امر، ترسو يا تنبل بودن آنها نيست، بلكه حضور در جاي ديگري جز اين اماكن، به معناي به خطر انداختن جان است. در جنگ‏هاي گذشته، اين امر صادق نبوده است.  
 شايد تعجب كنيد اگر بگويم آمريكا و انگليس در اداره عراق در مقايسه با نازي‏ها در اداره اروپا وامانده‏ترند. صرف نظر از همه اين موارد، سؤال اينجاست كه در عراق چه بايد كرد؟ قبل از پاسخ به اين سوال، ما بايد در مورد برخي  اصول، روشن شويم.   
 اساسي‏ترين اصل اين است كه يك اشغالگر، »حق« ندارد، بلكه فقط »مسئوليت« دارد. اولين مسئوليت او بازسازي، و دومي عمل طبق خواسته قربانيان است. البته مسئوليت سومي هم وجود دارد: محاكمه جانيان؛ اما اين ضرورت با توجه به طرز تفكر امپرياليستي غرب، بسيار بعيد به نظر مي‏رسد و ما از آن مي‏گذريم.  
 براي عراقي‏ها، مسئوليت بازسازي اين كشور، در اولويت قرار دارد. آمريكا و انگليس مدت‏هاست كه مردم عراق را شكنجه مي‏كنند. نگاهي به تاريخ نشان مي‏دهد كه هر دو دولت از رژيم تروريست صدام حسين در تمامي جناياتش عليه ايران و ملت خود عراق، حمايت مي‏كردند.   
 تحريف تاريخ همواره براي كساني كه قدرت را در دست دارند، موضوعي ساده است، اما قربانيان همواره به دنبال درك واقعي از جهان هستند. پس از جنگ ايران و عراق، واشنگتن و لندن حمايت نظامي شان را از دوست خود صدام ادامه دادند. در سال 1989 حتي مهندسان هسته‏اي عراق براي آموزش در زمينه توليد سلاح هسته اي، به آمريكا اعزام شدند.  
 دقيقا بعد از جنگ خليج فارس در سال 1991 نيز، آمريكا و انگليس حمايت نظامي خود را از صدام از سر گرفتند و به او در سركوب شيعيان عراق كمك كردند. علل اين حمايت نيز رسما اعلام شد. روزنامه نيويورك تايمز نوشت، »گناه صدام هرچه باشد، او به عربستان و انگليس قول داده است كه در راستاي »ثبات« كشورش تلاش كند.« البته واژه ثبات، رمزي براي عبارت »پيروي از دستورات غرب« بود.   
 »توماس فريدمن« توضيح داد كه بهترين گزينه پيش روي آمريكا، ايجاد يك شوراي نظامي حاكم با مشت آهنين در عراق، مانند حكومت صدام است. اما به دليل نبود چنين گزينه اي، واشنگتن مجبور بود به گزينه بعدي روي آورد: خود صدام! گزينه‏اي كه در مخيله سياستمداران واشنگتن نمي‏گنجيد، اين بود كه عراقي‏ها مستقل از آمريكا كشورشان را اداره كنند.  
 اينجا بود كه تحريم‏هاي كشنده آمريكا و انگليس عليه صدام تحميل شد و نتيجه آن كشته شدن هزاران بيگناه، از بين رفتن جامعه متمدن عراق، تقويت حاكم مستبد آن يعني صدام، و مجبور شدن مردم به تكيه به صدام براي بقا بود.   
 اين تحريم‏ها باعث شد صدام به سرنوشت ديگر حاكمان مستبد و ستمگر مبتلا نشود، كساني كه قابل قياس با او بودند و علي رغم حمايت شديد لندن و واشنگتن، سرنگون شدند: سوهارتو، چايشسكو و جمعي ديگر از اوباش كه رفته رفته بر تعدادشان افزوده مي‏شود.   
 باز، تمامي اين وقايع، براي آنها كه در راس قدرت هستند بي‏اهميت و خسته كننده، و براي قربانياني كه ترجيح مي‏دهند واقعيت‏ها را بفهمند، تلخ و ناگوار است. تمامي اين جنايت‏نيازمند بازسازي است. اما بحران فكري و اخلاقي فرهنگ غرب مانع از راه يافتن چنين انديشه‏هايي به ذهن سياستمداران مي‏شود.  
 دومين مسئوليت يك اشغالگر، عمل به خواسته‏هاي مردم كشور قرباني است. نظرسنجي‏هاي صورت گرفته توسط آمريكا و انگليس نشانگر اين امر است.   
 براساس آخرين نظرسنجي صورت گرفته، 87 درصد عراقي‏ها خواهان تعيين جدول زمانبندي دقيق براي خروج اشغالگران از كشورشان هستند. آماري كه در سال 76 2005 درصد بود. اين به معني آن است كه تقريبا تمامي مردم عراق خواهان خروج نيروهاي آمريكايي و انگليسي از اين كشور هستند. آماري كه مشابه آن حتي در ميان اروپايي‏هايي كه تحت اشغال نازي‏ها بودند، يافت نشد.   
 در عين حال، بوش، بلر و ديگر همدستان آنها ادعا مي‏كنند كه امكان تعيين يك جدول زمانبندي براي خروج از عراق وجود ندارد. اين موضع تا حدي نشانگر نفرت قدرت‏ها از دموكراسي است كه غالبا با شعار دموكراسي خواهي همراه است. شعار دموكراسي پس از آن كه در عراق سلاح‏هاي كشتار جمعي پيدا نشد، اصلي‏ترين محور تبليغات و بهانه‏اي براي ادامه جنگ شد. نوامبر 2003 بوش اين دكترين را در مركز »تلاش براي دموكراسي« در واشنگتن اعلام كرد. او ادعا كرد كه علت اصلي حمله به عراق، نه سلاح‏هاي كشتار جمعي، بلكه صدور دموكراسي به خاورميانه و ديگر مناطق جهان بوده است.   
 چند روز بعد، نظرسنجي‏هاي صورت گرفته در بغداد توسط آمريكا در مورد عقيده مردم اين كشور درباره هدف از حمله به عراق، اينگونه اعلام شد: يك درصد موافق اينكه هدف، صدور دموكراسي است. پنج درصد گفتند كه هدف آمريكا كمك به مردم عراق بوده، و بقيه نيز گفتند كه اهداف آمريكا بسيار روشن بود اما نمي‏توان آنها را بيان كرد! يعني همان هدف استراتژيك و اقتصادي كه عراق به خاطر آن به كويت حمله كرد و روسيه به افغانستان.  
 اما بي‏توجهي و حتي رد خواسته‏هاي مردم عراق فراتر از »عمل به دموكراسي« از سوي اشغالگران است. عراقي‏ها به شدت علاقه مند به برقراري روابط نزديك با همسايه قدرتمندشان ايران هستند. اكثريت شيعه عراق روابط بسيار قوي و نزديك با مردم و دولت ايران دارد. بيش از اين، حتي استقلال نصفه و نيمه عراق باعث شده است كه شيعه‏هاي سركوب شده در نواحي مرزي عربستان با عراق، به حقوق اوليه و شايد استقلال خود دست پيدا كنند. اين مكان‏ها جايي است كه بيشترين ذخاير نفتي عربستان در آن نهفته است.  
 كابوس سران و سياستمداران واشنگتن اين است كه هم اكنون عظيم‏ترين ذخاير نفتي جهان در مناطق شيعه نشين قرار گرفته و شيعيان به هيچ وجه سرسپرده آمريكا نخواهند بود. واشنگتن مي‏تواند اروپايي‏ها را بترساند: وقتي آمريكا مشتش را به روي آنها نشانه رفته و تهديدشان مي‏كند، شركت‏هاي اروپايي مي‏توانند خاك ايران را ترك كنند. اما چين تاريخ سه هزار ساله تحقير درنده خويان را دارد: چيني‏ها از تهديدهاي واشنگتن نمي‏هراسند. اين است علت نگراني‏هاي استراتژيك آمريكا در مورد چين.  
   
 نگراني‏هاي استراتژيك آمريكا در مورد چين  
 واشنگتن از اينكه چين يك تهديد نظامي است، نگران نيست؛ بلكه به خاطر اين است كه چين داعيه استقلال از آمريكا را دارد. اگر اين تهديد استقلال در مورد كشورهايي چون كوبا يا ويتنام قابل چشم پوشي است، در مورد كشوري كه رفته رفته به بزرگترين غول اقتصادي جهان تبديل مي‏شود، بسيار نگران كننده است.  
 اقتصاد چين هم اكنون به اندازه دو سوم اقتصاد آمريكاست و اگر رشد كنوني اين كشور ثابت بماند، احتمال اينكه در عرض يك دهه اين فاصله از بين برود، بسيار زياد است.  
 چين همچنين در مركز كمربند امنيت انرژي آسيا و سازمان همكاري‏هاي شانگهاي قرار دارد. ايران نيز اگر به اين نتيجه برسد كه شركاي اروپايي اش ترسيده اند، درهاي‏خود را به سوي  سرمايه گذاران شرقي خواهد گشود. اگر چنين شود، تهران رفقاي بسيار علاقه مندي خواهد يافت.   
 در سپتامبر گذشته كنفرانس مهمي در تهران با حضور چين، پاكستان، هند، روسيه، مصر، اندونزي، گرجستان، ونزوئلا و آلمان برگزار شد. شركت كنندگان تصميم گرفتند كه يك سيستم گسترده خط لوله انرژي در تمامي‏منطقه ايجاد كرده و توسعه منابع انرژي  خود را نيز افزايش دهند.  
 سفر اخير بوش به هند و موافقت وي با برنامه سلاح‏هاي هسته‏اي اين كشور، بخشي از تلاش براي رفع نگراني از رشد روزافزون روند شكل گيري اين قدرت انرژي جهاني‏است. يك عراق مستقل و دموكراتيك مي تواند كمك ديگري باشد به پيشبرد روندي كه هژموني جهاني آمريكا را به شدت تهديد مي‏كند. بنابراين تعجبي ندارد كه آمريكا تمامي توان خود را به كار بسته است تا از استقلال عراق جلوگيري كند.  
 اگر آمريكا مجبور شود درجه‏اي از استقلال را به عراق ببخشد، و عواقب پيش گفته اين اقدام به وقوع بپيوندد، طراحان سياست‏هاي واشنگتن با اضمحلال يكي از بزرگترين اهداف سياسي خارجي خود بعد از جنگ سرد مواجه خواهند شد: »نياز براي كنترل استراتژيك‏ترين نقطه جهان.«  
 واشنگتن اين سياست را مدت‏ها قبل از اينكه به قطره قطره نفت خاورميانه تكيه كند نيز دنبال مي‏كرد، و حتي اگر در آينده به »انرژي خورشيدي« نيز تكيه كند، باز اين سياست را دنبال خواهدكرد. چنين كنترلي به واشنگتن قدرت وِتوي نظرات و اقدامات رقباي اقتصادي خود را مي‏بخشد؛ همانگونه كه در سال‏هاي اول بعد از جنگ جهاني‏دوم، اين سياست عنوان، و اخيراً در مورد عراق نيز تكرار شد.   
 زبيگنيو برژينسكي گفت، تسخير موفقيت آميز عراق »قدرت فوق العاده اي« در مواجهه با رقباي اقتصادي‏اش خواهد بخشيد. ديك چني معاون بوش نيز همين نكته را به گونه‏اي ديگر تكرار كرد: ذخاير نفتي در صورتي كه توسط ديگران كنترل شوند، ابزاري‏براي تهديد و رشوه هستند. او به خاورميانه رفت و نظام‏هاي ديكتاتوري آسياي مركزي )مدل آمريكايي دموكراسي( را مجبور كرد تا با ايجاد خط لوله‏اي كه اين ابزار را در دست واشنگتن نگه دارد، موافقت كنند.  
 البته اتخاذ اين سياست، چيز جديدي نيست. 60 سال پيش در زمان طلوع دوره نفت، »والتر هيوم لانگ« درياسالار انگليس گفت: »اگر ما بتوانيم ذخاير نفتي جهان را در اختيار بگيريم، مي‏توانيم هرچه مي‏خواهيم بكنيم.«  
 »وودرو ويلسون« نيز نكته مهمي را دريافت. اينجا بود كه ويلسون انگليس را از ونزوئلايي كه در سال 1928 بزرگترين صادركننده نفت جهان شده بود، بيرون، و شركت هاي آمريكايي را جايگزين انگليسي‏ها كرد. براي دستيابي به اين هدف، ويلسون و رئيسان جمهور بعدي آمريكا از ديكتاتور فاسد ونزوئلا حمايت، و او را وادار به لغو توافقنامه‏هايش با انگليس كردند. در اين ميان، واشنگتن از حق نفتي آمريكا در خاورميانه سخن به ميان آورد، جايي كه تحت استعمار فرانسه و انگليس بود.  
 استراتژي اخير امنيت ملي دولت بوش كه مارس 2006 منتشر شد، چين را بزرگترين تهديد حكومت جهاني آمريكا در درازمدت معرفي مي‏كند. اين تهديد، نه نظامي، بلكه اقتصادي است. اين سند هشدار مي‏دهد كه رهبران چيني نه تنها در حال گسترش تجارت هستند، بلكه به نحوي عمل مي‏كنند كه گويا مي‏توانند تمام ذخاير انرژي در جهان را در دست بگيرند.   
 چندي پيش هنگام ديدار رئيسان جمهور آمريكا و چين در واشنگتن، بوش به هوجين تائو رئيس جمهور چين در مورد انحصار ذخاير انرژي‏جهان هشدار داد. بوش تكيه چين روي نفت سودان، ميانمار و ايران را محكوم و آن را متهم به نقض حقوق بشر و دموكراسي كرد- برعكس واشنگتن، كه تنها از جاهايي نفت وارد مي‏كند كه كاملا دموكراتيك بوده و حقوق بشر را مي‏پرستند، مثل گينه، يكي از ديكتاتوري‏ترين كشورهاي آفريقا، يا كلمبيا كه بدترين آمار حقوق بشر در ميان كشورهاي آمريكاي لاتين را دارد؛ و يا كشورهاي آسياي مركزي و ديگر الگوهاي اخلاق و انسانيت!. هيچ كس نيست كه واشنگتن را مواخذه كند، زماني كه آمريكا سياست‏هاي »نئوليبرالسيم« را دنبال مي‏كند و برخلاف قوانين به ديگر كشورها حمله مي‏كند تا مطمئن شود كه ذخاير نفتي جهان در كنترل اوست و مي‏تواند به راحتي از ابزارهاي »تهديد و رشوه« استفاده كند.!  
 در گزارش ديدار بوش و تائو در نيويورك تايمز آمده بود كه »اشتياق چين براي نفت، بر روي موضع اين كشور درباره ايران نيز تأثير گذاشته است.« تلاش چين براي انحصار ذخاير انرژي جهان در مورد ايران به اوج خود رسيده است، جايي كه چين يك قرارداد 70 ميليارد دلاري براي گسترش ميدان نفتي »يادآوران« امضا كرد. اين موضوع بسيار مهمي است كه با دخالت چين در عربستان سعودي به اهميت آن افزوده شده است. عربستاني كه بعد از بيرون كردن انگليس از آنجا، سرسپرده واشنگتن شده است. اين سرسپردگي هم اكنون با روابط اقتصادي و حتي نظامي چين و عربستان تهديد مي‏شود. عربستان هم اكنون بزرگترين شركت تجاري چين در غرب آسيا و آمريكاي شمالي‏است. در جريان ديدار بوش و تائو در واشنگتن، بوش در يك تسويه حساب شده، او را به ميهماني  شام خود راه نداد. تائو نيز با خوشرويي تمام مستقيماً به عربستان سعودي رفت تا سيلي محكمي به گوش واشنگتن بنوازد.  
   
 پرونده هسته‏اي ايران و سابقه هسته‏اي شدن اين كشور  
 اجازه بدهيد به مسئله ايران و پرونده هسته‏اي اش نگاهي داشته باشيم. تا سال 1979، واشنگتن به شدت از برنامه هسته‏اي تهران حمايت مي‏كرد. در طول آن سال‏ها، پادشاه درنده خويي كه با كودتاي نظامي آمريكا و انگليس روي كار آمده بود، در حال حكومت بود. امروز ادعاي غرب اين است كه ايران نيازي به انرژي هسته‏اي ندارد و در نتيجه هدفش توليد سلاح هسته‏اي است. هنري كيسينجر گفت كه »براي يك توليدكننده عمده نفت چون ايران انرژي هسته اي، استفاده بي‏رويه از منابع است!«.   
 حدود 30 سال پيش كيسينجر در مقام وزير خارجه گفته بود كه »استفاده از انرژي هسته‏اي هم نيازهاي اقتصادي ايران را برطرف مي‏كند، و هم باعث مي‏شود ذخاير نفتي اش را براي صادرات يا تبديل به ديگر مواد پتروشيمي استفاده كند.« واشنگتن نيز به شاه كمك كرد تا برنامه‏هايش را پيش ببرد. ديك چني، دونالد رامسفلد و پل ولفووتيز(9) تمامي‏تلاش خود را به كار بستند تا يك چرخه كامل سوخت براي  شاه فراهم كنند. اين همان چيزي است كه دولت كنوني آمريكا نمي‏خواهد ايران به آن دست يابد و سد راهش شده است.   
 آن زمان، دانشگاه‏هاي آمريكا در پي تعليم مهندسان هسته‏اي ايران بودند. كاري كه بي‏شك با تائيد و ابتكار واشنگتن صورت مي‏گرفت. دانشگاهي كه خود من هم اكنون در آن تدريس مي‏كنم (MIT) نيز از جمله اين دانشگاه‏ها بود. از كيسينجر در مورد اين تغيير 180 درجه‏اي مواضع پرسيدند، و او با آن صراحت هميشگي خود پاسخ داد: »آنها زماني يك كشور متحد بودند.« بنابراين ايران قبل از سال 1979 شديداً محتاج انرژي هسته‏اي بود، اما الآن نيازي به آن ندارد!  
 برنامه‏هاي هسته‏اي ايران، حق قانوني اين كشور بوده و كاملاً در چارچوب بند چهارپيمان NPT )منع گسترش سلاح‏هاي هسته‏اي( انجام مي‏شود. دولت بوش اصرار دارد كه بند چهار بايد تغيير يابد. زماني كه NPT در سال 1970 به تصويب رسيد، فاصله قابل توجهي ميان توليد سوخت براي انرژي و توليد سلاح وجود داشت. اما با تكنولوژي‏معاصر، اين فاصله تنگ تر شده است. اما هرگونه تغييري  هم در بند چهار ايجاد شود، اين بند بر دسترسي آزادانه به انرژي هسته‏اي براي استفاده صلح آميز تاكيد خواهد كرد.  
 هم اكنون در غرب اينگونه تبليغ مي‏شود كه ايران توافقنامه را زيرپا گذاشت و اين كشور يك تهديد جدي براي جهان است.  
 اولين قدم براي پايان دادن به بحران كنوني، پايان دادن به تهديدهاست. دومين قدم اين است كه واشنگتن ايران را وارد تجارت جهاني كند. سومين قدم همراه شدن با ديگر كشورها و پذيرش پيمان FISSBAN است. چهارمين قدم عمل به بند چهار پيمان NPT است كه براساس آن بايد آمريكا سلاح‏هاي هسته‏اي اش را نابود كند؛ پيمان الزام آوري كه دادگاه بين المللي نيز آن را تائيد كرد. هيچ يك از كشورهاي هسته‏اي به اين پيمان عمل نكرده اند، اما آمريكا سردمدار ناقضان قانون است. علاوه بر همه اينها، واشنگتن بايد به توصيه البرادعي گوش دهد. »اين مسئله راه حل نظامي ندارد.« تنها راه حل پيش رو مذاكره است.  
    
استعماري نوين به نام آي. اس. آي(10)  
ايرج نظافتي  
 آيا مي‏دانيد ارتقاي سطح دانش علمي، پژوهشي و تحقيقاتي اساتيد دانشگاه‏هاي كشورمان منوط به چاپ مقالاتي از آنان در نشريات تخصصي غربي است؟!  
 ارائه اين گونه مقالات پژوهشي، علمي و كاربردي در حوزه‏هاي مختلف علوم پايه، علوم انساني و... به نشريات مذكور و درج آن سبب مي‏شود تا نام مؤلف يا محقق و گردآورنده در فهرستي موسوم به ISI قرار گيرد. البته يك شكل ديگر را نيز مجسم كنيد، اگر مقاله‏اي به رغم برخورداري از محتواي غني علمي، تخصصي مورد تأييد دست اندركاران اين گروه نشريات قرار نگيرد، و امكان راهيابي به فهرستISI را پيدا نكند، در اين حالت صلاحيت علمي، تخصصي اين گروه از اساتيد مورد ترديد قرار مي‏گيرد!  
 به بيان ديگر بايد اذعان داشت كه براساس قوانين و آيين نامه‏هاي مرتبط با ارتقاي سطح علمي اساتيد دانشگاه و نخبگان وزارت علوم، تحقيقات و فن آوري، از يك طرف به راحتي مقالات، نوشته‏ها و تراوشات ذهني متفكران و نخبگان ايران اسلامي در اختيار غرب قرار مي‏گيرد و از طرف ديگر صاحبان فكر و انديشه براي اينكه در داخل كشوربه سطوح علمي دست پيدا كنند بايد با چاپ مقاله اي تخصصي، حتماً در فهرستISI قرار بگيرند.  
 حال براي اطلاع از اين موضوع كه ISI چيست و چگونه سد راه توسعه علمي كشورمان شده و راهكارهاي برون رفت و گذر از اين مسئله و چگونگي هموار كردن راه ارتقاء علمي، پژوهشي و تحقيقاتي نخبگان و انديشمندان كشور بدون اتكاء به ISI همراه اين مقاله باشيد.  
   
 ISI چيست؟  
 شايد براي خيلي از افراد جامعهISI شناخته شده نباشد و از نقش آن در توسعه علمي كشور بي خبر باشند.  
 در تعريفISI دكتر رضا داوري اردكاني، از اساتيد برجسته دانشگاه مي‏گويد:  
 «ISI سازمان خوبي است كه در حدود پنجاه سال پيش تأسيس شد. اين سازمان مقاله‏هايي را در مجلاتي كه خود به رسميت شناخته و چاپ شده است، فهرست مي‏كند و وسيله اي فراهم مي‏كند كه طالبان، به مقاله‏هاي موردنظر خود به آساني دست يابند و البته با رجوع به آن مي‏توان پيشرفت علم در جهان و در كشورها را با تقريب اندازه گرفت و سطح علم كشورها را سنجيد، پيداست فهرستISI به عنوان ميزان سنجش چندان دقيق نيست اما به هر حال يكي از موازيني است كه بايد با ميزان‏هاي دقيق تر تكميل شود.«  
 ISI مركزي است كه مقالات را فهرست مي‏كند و البته نام همه مجلات در فهرست آن‏آيد، شايد تعداد مجلات ايراني كه مقالات آن فهرست مي‏شود از عدد انگشتان يك دست كمتر باشد. دكتر داوري اردكاني دراين باره مي‏گويد:   
 »دانشمندان ما هم از چندين سال پيش به اهميت چاپ مقاله در مجلات ISI پي برده اند و در اين كار كم و بيش اهتمام كرده اند، اين اهتمام به ويژه از جهت سياسي و حفظ حيثيت كشور موجه است، زيرا سرعت رشد پيشرفت علمي و تناسب يا بي تناسبي پژوهش در كشورها و رتبه علمي هر كشور را به تقريب معلوم مي‏كند كه تا اينجا نه فقط هيچ اشكالي بر ISI وارد نيست بلكه اقبال به آن شايسته و لازم به نظر مي‏رسد، اما قضيه وقتي دشوار مي‏شود كه  ISIنه فقط ملاك مطلق در رتبه بندي علمي كشورها و تعيين مقام و مرتبه دانشمندان مي‏شود بلكه مقام بلندي پيدا مي‏كند و به صورت هيكل مقدسي درمي‏آيد كه چون و چرا در مطلق بودن آن جهل و كفر به شمار مي رود، كه دراين صورت چه بسا ISI به كلي بي فايده و مضر شود.«  
 امروز ISI در كشورما ملاك سنجش ارتقاء علم ودانش گرديده، يعني اگر يكي از اساتيد مقاله اش در فهرست ISI درج نشده باشد نمره صفر مي‏گيرد و صلاحيت علمي و ارتقاء تخصصي او به كلي رد مي‏شود.  
 بسياري از اساتيد و صاحب نظران و انديشمندان كشور اين موضوع را يك ظلم بزرگ در حق توسعه علمي كشور دانستند و ادامه اين روند را به ضرر مجامع علمي مي‏دانند و معتقدند اين اقدام در جهت سست كردن رشته ارتباط علم با جامعه علمي كشور حركت مي‏كند و عرصه مقاله پردازي و ظاهرسازي را باز مي‏كند.  
   
 نقش استكبار در هدايتISI  
 در دهكده جهاني با اين واقعيت انكارناپذير روبرو هستيم كه دنياي استكباري غرب، كنترل و سياستگذاري نشريات وابسته به خود را دراختيار دارد و به راستي با اين اوضاع و احوال، چگونه يك مقاله از اساتيد ايراني در حوزه علوم انساني و اعتقادي اسلام به چاپ مي‏رسد و آيا چنين مقالاتي با تيغ برنده سانسور مواجه نمي‏شود؟!  
 امروز چه بسا مقالات ارزشمند درحوزه علوم اسلامي و تحليل انقلاب اسلامي توسط دانشمندان و اساتيد ايراني جهت چاپ به مجلات خارجي سپرده شده اما به دليل اينكه آن دست نوشته با سياست‏هاي گردانندگان نشريه هماهنگ نبوده و به چاپ نرسيده و استاد محقق همان مقاله نيز به اين دليل كه مقاله اش چاپ نشده است و در ليست ISI قرار نگرفته از كسب امتياز و سطح ارتقاي علمي و پژوهشي در داخل كشور نيز محروم گرديده است.  
 دكتر احمد دوست محمدي، استاديار دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران اين مسئله را استعمار نوين در زمينه علمي كشور مي‏داند و مي‏گويد:  
 »مهار، هدايت و جريان سازي‏هاي ISI در اختيار دنياي استكباري غرب است، حال اگر ما بخواهيم درعرصه علم و تكنولوژي پيشرفت داشته باشيم بايد در فهرست  ISIدرآئيم كه كاملاً در كنترل دشمنان كشورمان قرار دارد كه بنده اين مسئله را »استعمار نوين« درعرصه علمي كشورمان مي‏دانم.«  
 دكتر دوست محمدي مي‏گويد:   
 »شايد عضويت ما در ISI در زمينه علوم پايه با مشكل روبرو نباشد اما اساس مشكلات ما دراين باره در حوزه علوم انساني و علوم اجتماعي وعقيدتي است.«   
 اين استاديار دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران با اشاره به مباني فكري اسلام با دنياي غرب مي‏گويد:   
 »مباني فكري و انديشه‏اي ما ديني و برگرفته از آموزه‏هاي قرآن و عترت است و به وحي اعتقاد داريم اما دنياي غرب بر مبناي سكولاريسم حركت مي‏كند، پس چگونه مي‏شود يك مقاله ديني، فقهي و اسلامي ما بايد به تأييد و چاپ آنها برسد و براساس كدام ادله منطقي بايد منتظر تأييديه غرب باشيم تا مراتب علمي ما ارتقاء يابد!«  
   
 دانش افزايي به كام دشمن  
 »محمدي فر« از ديگر اساتيد دانشگاه نيز مي‏گويد: »به عقيده من اتكاي مطلق به  ISIحركتي برخلاف استراتژي خودكفايي علمي و پژوهشي كشور و اقدامي كاملا متضاد با استقلال فرهنگي- كه زيربناي ساير استقلال‏هاي كشور است- مي‏باشد، اما متأسفانه اين حركت خزنده و كاملاً رونده در كشورمان درحال انجام است.«   
 وي مي‏گويد: »اين موضوع حتي سبب گرديده تا اساتيد نخبه و برجسته اي در كشورمان مثل دكتر رضا داوري اردكاني، دكتر مهدي گلشني - از اساتيد برجسته علوم انساني و فيزيك كشور - و بسياري ديگر اعتراض كنند.«  
 كارشناسان معتقدند هدف پژوهش كه توليد علم جديد و گسترش مرزهاي دانش و كاربرد آن است با مقاله نويسي كه يكي از نشانه‏هاي توليد علم و گسترش اطلاعات است خلط شده است. ترديدي نيست كه بايد تحقيقاتي صورت گيرد و اگر نتايج آنها قابليت عرضه شدن داشته باشد به صورت مقاله براي ديگران عرضه شود، اما صرف نوشتن و انتشار مقاله هدف نهايي نيست بلكه هدف، پژوهش و بالا بردن مرزهاي دانش و استفاده از دانش موجود براي رفع نيازهاي ملي است.  
 دكتر مهدي گلشني، استاد دانشكده فيزيك دانشگاه صنعتي شريف و رئيس پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي مي‏گويد: »در حال حاضر ما چون اعتماد به نفس خويش را در ارزيابي كيفي و كمي فعاليت‏هاي علمي از دست داده‏ايم ناگزير به بعضي معيارهاي گزينشي موجود در خارج براي ارزيابي كارهاي پژوهشي مان متوسل شده ايم كه متأسفانه منجر به بعضي جريانات انحرافي شده است.   
 واضح است كه نمي‏توان با برنامه‏هاي ضربتي و دستورالعمل‏هاي ناگهاني صاحب علم و فناوري شد، بلكه اول بايد زمينه را براي توسعه كمي و كيفي نيروي انساني‏مناسب پژوهش فراهم كرد.«  
 وي مي‏گويد: »متأسفانه در زمان حاضر مهمترين شاخص كه براي سنجش فعاليت پژوهشي افراد، دانشگاه‏ها و موسسات پژوهش به كار مي‏رود، تعداد مقالات چاپ شده در مجلاتي است كه در ليست موسسه آي،اس،آي (ISI) آمده است، اين موسسه در فيلادلفياي آمريكا واقع شده و از داده پايه‏هاي آن مي‏توان تعداد مقالات هر فرد، موسسه، دانشگاه و يا هر كشور كه در مجلات مورد قبول ISI چاپ شده است را شناخت و همچنين شمار ارجاعات به آنها را استخراج كرد.«   
   
 چاپ 200 مقاله ايراني در 10 سال  
 براساس آمارهايي كه دكتر مهدي گلشني- رئيس پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي- و دكتر اكبر حيدري- دانشيار بخش شيمي دانشكده علوم دانشگاه تربيت مدرس- ارائه مي‏دهند، طي سال‏هاي 1370تا 1380- 1991 تا 2001 ميلادي- از مجموع مقالات متخصصان ايراني كمتر از 200مقاله در علوم انساني در مجلات  ISIچاپ شده كه 55عنوان آن مربوط به روانشناسي است و در حوزه‏هايي چون تعليم و تربيت، جامعه شناسي، الهيات، فلسفه، حقوق، هنر، اقتصاد، تجارت و ارتباطات رقم قابل ذكري وجود ندارد.  
 اين درحالي است كه در موسسه ISI مقالات 9288 مجله بين المللي در 167 مقوله علوم و 2286 مجله در 54مقوله علوم اجتماعي- بدون درنظر گرفتن اين نكته كه بسياري از مجلات در مقولات مختلف تكرار مي‏شوند- به 31زبان زنده دنيا مورد بررسي قرار مي‏گيرند.  
 دكتر مصطفي ملكوتيان، دانشيار گروه علوم سياسي دانشگاه تهران با انتقاد به عضويت ايران در ISI مي‏گويد: »پيشرفت علمي و فن آوري دانشمندان ايراني خصوصاً در علوم اسلامي نبايد با تعداد مقالات چاپ شده در مجلات بين المللي و عضويت در ISI سنجيده شود، چون بر همگان روشن است كه آن نشريات اغلب تحت نفوذ مراكز قدرت غربي و خصوصاً صهيونيست‏ها هستند و مسلماً هيچگاه به مقالاتي كه به عمق تفكر و انديشه اسلامي و انقلابي مي‏پردازد اجازه نشر نمي‏دهند.«  
 اين دانشيار علوم سياسي دانشگاه تهران مي‏گويد: »مجلات مرتبط با ISI در صورتي مقالات متخصصان ايراني را در حوزه هاي‏علوم اجتماعي، سياسي، اسلامي و انساني به چاپ مي‏رسانند كه خطوط قرمز، و چارچوب‏ها و سياست‏هاي مدنظرشان را حفظ كنيم، با اين حال انديشمنداني كه با روحيه انقلابي مشغول پژوهش و تحقيق در علوم اسلامي و سياسي در سطح جهان اسلام هستند، نمي‏توانند مقالاتشان را در چنين نشرياتي به چاپ برسانند.   
 به عنوان مثال هيچگاه مقاله اي درباره نقش استكباري غرب در انحراف ميان مسلمانان، يا نفي هولوكاست يا در دفاع از مظلوميت مردم فلسطين در مجلات خارجي چاپ نمي‏شود، يا اگر فرضاً چاپ هم شود قطعاً در ليست ISI قرار نمي‏گيرد، پس بنابر اين عضويت مادر شبكه ISI نمي‏تواند منشأ پيشرفت علمي دانشمندان ما باشد.«   
   
 ضرورت اصلاح سياست‏هاي غلط  
 دكتر احمد دوست محمدي، استاديار دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران با بيان اين نكته كه بسياري از دلسوزان نظام و انقلاب مدت هاست نگران عضويت انديشمندان ايران در ISI هستند، مي‏گويد: »ما در زمينه علوم انساني و اسلامي، و در ابعاد فرهنگي و تاريخي صاحب نظر بوده و هستيم و در طول تاريخ انديشمنداني مثل ملاصدرا، فارابي، ابن سينا، خواجه نصيرالدين طوسي، علامه طباطبايي، شهيد بهشتي، شهيد مطهري و... را داشته ايم، حال با اين پشتوانه غني و دستاورد بزرگ چرا و براساس كدام ادله عقلي و منطقي بايد دست به دامان غرب باشيم و منتظر تأييديه آنها شويم؟! كه در اين باره بايد شوراي عالي انقلاب فرهنگي و وزارت علوم اين سياست غلط را اصلاح كنند.«  
 اين استاديار دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران مي‏گويد:  
 »اگر من در زمينه صهيونيسم مقاله اي بنويسم و با سند و مدرك مستدل و مستند اين رژيم را غاصب بدانم آيا مجلات مرتبط با ISI آن را چاپ مي‏كنند؟ مسلماً چاپ نمي‏شود و انديشه من براي آنها قابل قبول نيست، پس بنابر اين من نمي‏توانم رشد كنم! كه در اين باره لازم است دولت هرچه سريعتر چاره اي اساسي در حل اين مشكل كه اينك به معضلي مبدل گرديده داشته باشند و زمينه رشد نخبگان و دانشمندان ايراني را بدون وابستگي به دنياي استكباري غرب فراهم كنند.«  
   
 ISI در علوم پايه را جدي بگيريم  
 بسياري از كارشناسان و اساتيد دانشگاه عضويت ايران در ISI در زمينه علوم پايه مانند رياضي، فيزيك، شيمي و... را لازم و ضروري مي‏دانند و چاپ مقالات در اين باره را داراي دو مزيت مي‏دانند: اولاً نشانگر آن است كه ما به علم روز واقفيم و خوب مي‏توانيم مشق آن را بنويسيم.  
 ثانياً فعاليت‏هاي عالمان ما مورد نقد بين المللي فارغ از تعارفات داخلي قرار مي‏گيرد و در نتيجه به نقاط ضعف و قوت علمي خود پي مي‏بريم. در واقع يكي از اهداف مهم چاپ مقاله علمي به نقد گذاشتن فعاليت علمي و پژوهشي است.  
   
 دانش ايراني در گستره جهاني   
 در عصر كنوني كه هرگونه توسعه منوط به دستيابي مستمر و علمي به اطلاعات است، ساماندهي و پردازش اطلاعات و مقالات منتشر شده در نشريات علمي- پژوهشي اهميتي دو چندان يافته كه بر همين اساس جهاد دانشگاهي در مرداد ماه سال 1383 اقدام به افتتاح مركز اطلاعات علمي جهاد دانشگاهي نمود.  
 اهداف تأسيس اين مركز آنچنان كه در اساس نامه آن آمده است، ترويج و اشاعه اطلاعات علمي، گسترش و ارتقاء خدمات اطلاع رساني به محققان، سرعت بخشيدن به كاوش‏هاي علمي و افزايش اثربخشي تحقيقات در كشور است.  
 مركز اطلاعات علمي جهاد دانشگاهي تحت نظارت شوراي علمي، خدمات خود را از طريق پايگاه اينترنتي WWWSIDir به عنوان بانك اطلاعات علمي كشور و در آينده نزديك در سطح منطقه ارائه مي‏دهد و تلاش كرده از تجربه‏هاي مشابه در داخل و خارج از كشور جهت بهبود، روز آمدي و جامعيت اطلاعات استفاده كند.  
 خدمات عمده پايگاه SID عبارتند از جستجو و ارائه چكيده مقالات نشريات علمي - پژوهشي كشور، دسترسي به متن كامل مقالات، معرفي و ارائه مقالات ، نشريات ايراني نمايه شده در  ISIدسترسي به مجموعه مقالات محققان ايراني چاپ شده در نشريات بين المللي، سرويس گزارش‏هاي استنادي نشريات علمي - پژوهشي كشور از طريق شاخص تأثير و شاخص آني، سرويس ارسال الكترونيكي مقالات و خدمات ديگر است.  
   
 جايگزين داخلي براي ISI  
 امروز با دو گونه پديده »مهاجرت مغز«ها در كشور روبرو هستيم. يكي انديشمند و صاحب نظر و متخصص ايراني در خارج از كشور رحل اقامت مي‏گزيند و در آنجا به مطالعه، تحقيق و پژوهش مي‏پردازد و ديگري در خاك وطن خود مي‏ماند و به تحقيق و پژوهش مي‏پردازد اما برابر برخي قوانين نامربوط و غيركارشناسي بايد حاصل تحقيقات علمي اش را صادر كند، كه عضويت در ISI از همين نوع است.   
 خانم دكتر شهناز هاشمي، معاونت دانشگاه علمي كاربردي واحد 41 تهران در اين باره به قوانين دست و پاگير در وزارت علوم اشاره مي‏كند و مي‏گويد: »بايد سطح كيفي مجلات تخصصي و پژوهشي را با حمايت همه جانبه دولت ارتقا دهيم و بتوانيم در سطح منطقه اي و حتي بين المللي حرفي براي‏گفتن داشته باشيم، يعني بايد مجلات علمي را به حد و حدودي برسانيم كه قابل قياس و حتي رقابت با نشريات معتبر بين المللي وابسته به  ISIباشد.«  
 وي پيشنهاد يك مركز داخلي را براي جايگزين ISI مي‏دهد و مي‏گويد: »اخيرا »كتابخانه منطقه اي علوم شيراز« وابسته به دانشگاه شيراز كه زيرنظر وزارت علوم است در يك اقدام ارزشمند تمامي مجلات پژوهشي، تحقيقاتي و علمي را جمع آوري كرده و نام شبكه خود را ISC نهاده است، كه بدون شك اگر اين مركز   
 به خوبي هدايت، حمايت و تقويت شود مي‏تواند جايگزين مناسبي براي عضويت ايرانيان در ISI باشد، با اين تفاوت كه علي رغم حفظ خودكفايي و استقلال علمي، اساتيد كشورمان، اين همه دردسر براي چاپ مقاله در مجلات ISI را هم نخواهيم داشت.«  
   
 تدابير وزارت علوم، تحقيقات و فن آوري  
 دكتر حسيني(11) مي‏گويد: »عمده مشكل ما با ISI در رشته‏هاي علوم انساني است چون درج مقالات ارزشي پيرامون مباني اعتقادي و تبيين ديدگاه‏هاي انقلاب اسلامي در نشريات خارج از كشور امكان پذير نيست و اصولاً غربي‏ها از چاپ و ترويج چنين مقالاتي خرسند نيستند و آن را نمي‏پسندند، بر همين اساس در وزارت علوم دوره جديد، تدابيري انديشيده شده كه تكيه رشته‏هاي علوم انساني و اسلامي به ISI را از ميان بردارد و مركز  ISCرا داير كرديم تا در سطح داخلي و جهان اسلام اين نياز را پاسخ دهد كه البته اين حركت نياز به گذشت زمان دارد.«  
 دكتر حسيني در پاسخ به اين پرسش كه چرا اين مشكل تاكنون در وزارت علوم لاينحل باقي مانده و چگونه مسئولان اين وزارتخانه اهتمامي در رفع آن نداشته اند، مي‏گويد: » در دوره مديريت‏هاي گذشته اين وزارتخانه، دست اندركاران و مسئولان اصلي آن بيشتر در رشته‏هاي فني و پزشكي تخصص داشتند و اصولا خود كمتر با علوم انساني و مشكلات موجود در ارتباط بودند، به همين دليل اين مسئله همچنان باقي ماند، كه اميدواريم در دور جديد مديريت وزارت علوم اين مشكل حل شود و دل مشغولي دلسوزان و اساتيد دانشگاه در اين خصوص برطرف شود.«  
 دكتر حسيني مي‏گويد:   
 »در عرصه علوم انساني بيشتر از ساير علوم براي جهانيان حرف براي گفتن داريم، از طرفي هم انقلاب ما يك انقلاب فرهنگي بود كه در اين باره منابع مهمي در اختيار داريم و بهتر مي‏توانيم در عرصه جهاني ظاهر شويم و اصولا در اين باره با دنياي غرب اختلافات مبنايي فراواني داريم، از همين روست كه آنها از نشر انديشه‏هاي ايراني- اسلامي در مجلات و شبكه ISI واهمه دارند.«  
 ...................( پاورقي ).................  
1) برگرفته از روزنامه ايران، 86/3/29.  
2) همين بلايي كه امروز مرد و زن و پير و جوان، به خصوص جوانان ما را فرا گرفته است.   
3) و با كمال تأسف در ايران ما نيز ايضاً.  
4) اي كاش جوانان ما از آنچه واقعاً در غرب و لايه‏هاي اجتماعي آن در حال رخ دادن است با خبر مي‏شدند و اين قدر چشم و گوش بسته مقلّد بدون چون و چراي آنها نمي‏شدند. واقعاً چقدر جاي عبرت است!! ندانيم.  
5) برگرفته از روزنامه ايران، پنجشنبه 86/4/7، صفحه 8.  
6) برگرفته از: نشريه سياحت غرب، شماره 44، اسفند 1385.  
7) Deepak Chopra: پزشك هندي كه با تلفيق سلامت جسمي و بيداري روحي، مكتب جديدي را بنيان نهاده است. وي يك نويسنده نامدار است كه در آخرين اثر خود با عنوان »صلح، راه ماست«، نگراني‏هاي اجتماعي و زيست محيطي خويش را مطرح نموده است. همچنين وي مدير مؤسسه »اتحاد براي انسانيت نوين« مي‏باشد.  
8) روزنامه كيهان، شماره 15 18868 مرداد 86.  
9) همين سه نفري كه جزء مشاوران ارشد بوش در كاخ سفيد هستند و از حمايت كنندگان اصلي بوش در جريان حمله به عراق بودند و با برنامه هسته‏اي ايران نيز مخالف‏اند.  
10) روزنامه كيهان، 28-30 مرداد 1386 صفحه 5.  
11) معاون حقوقي و پارلماني وزير علوم و استاد دانشگاه تهران.